

مبادی مابعدالطبیعی هنر

دکتر غلامرضا اعوانی

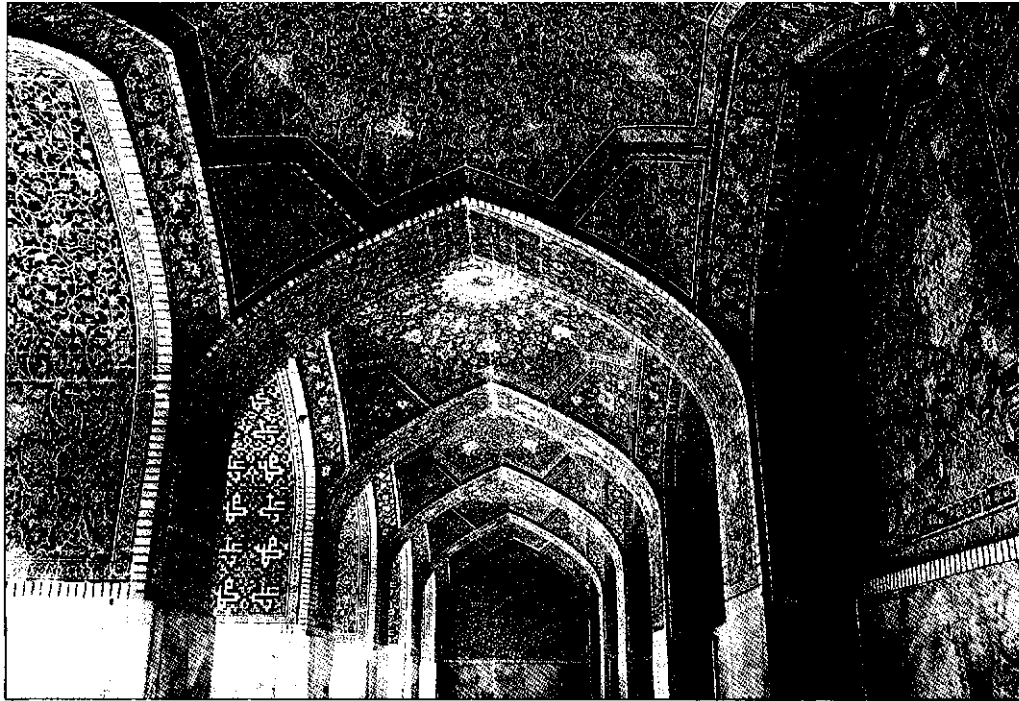
واقعاً هنر مقدس باشد. حال سؤال این است که هنر مقدس چیست؟ و چه چیزی هنر را مقدس می‌کند؟ برای اینکه به این سؤال پاسخ بدهیم، اول باید به سؤال دیگری پاسخ بدهیم و آن این است که خود هنر چیست؟ انسان موجودی است که هم داند است و هم سازنده. انسان به اصطلاح بر صورت خداوند خلق شده است

یک صفت او، صفت سازندگی یا به تعبیر یونانیان Poesis است، و هنر با این صفت خلق و آفرینش و سازندگی ارتباط دارد. البته باید گفت هر نوع سازندگی هنر نیست؛ هنر آن نوع سازندگی است که با زیبایی توأم باشد و غایت آن زیبایی و بیان زیبایی باشد. در ضمن باید اضافه کنیم که زیبایی یک صفت الهی است و اصولاً لازمه واقعیت و حقیقت و وجود زیبایی است و خداوند همه چیز را زیبا آفریده است. اگر این تعریف را برای هنر بپذیریم باید ببینیم که با این تعریف چگونه می‌توان به تعریف هنر مقدس رسید. اول باید پرسید که ما چه چیزی را مقدس می‌گوییم؟ مقدس چیزی است که در آن حضور الهی باشد؛ یعنی امر الهی در آن حاضر باشد. مثلاً ما اولیاء را مقدس می‌گوییم به دلیل اینکه خودشان حضور الهی هستند یا اولیاء مقدسند برای اینکه همیشه خداوند در آنها حضور دارد یا آنان پیوسته در محضر حق‌اند. اولیاء عین حضور و قرب الهی‌اند. رسول اکرم (ص) در حدیثی فرمود: «تنام عینی ولاینام قلبی»، یعنی چشم من می‌خوابد ولی قلب من نمی‌خوابد یعنی قلب من همیشه حتی در حالت خواب هم عین حضور الهی است بنابراین یک مسجد یا معبد را مقدس می‌گوییم چون مکان حضور و قرب حق است و به همین دلیل هنر مقدس هم، هنری است که در آن حضور و قرب حق باشد و دیدن آن، انسان را به یاد خدا بیاندازد.

هنگامی که می‌خواهیم از مبادی هنر از دیدگاه عرفانی سخن بگوییم، نخست لازم است به چند نکته یا چند سؤال اصلی توجه کنیم که یکی از آنها این است که آیا اصولاً هنر در دین ضرورت دارد یا خیر؟ سپس باید ببینیم که رابطه دینی و متافیزیک (مابعدالطبیعه) چیست و توجه کنیم که دیدگاه عرفانی یا مابعدالطبیعی چه معنایی دارد. وقتی از مبادی مابعدالطبیعی هنر سخن به میان می‌آید، منظور همان مبادی الهی هنر است و اینجا باید ببینیم که مبادی الهی هنر چه نوع مبادی است؟ البته می‌توان به جای مبادی مابعدالطبیعی، حتی لفظ مبادی حکمی هنر را بکار برد که به نظر بنده این الفاظ همگی مترادف هستند و البته در اینجا ما قصد نداریم که به بحث الفاظ پردازیم.

اما نکته دیگر این است که در دنیا و فرهنگ جدید، هنر و به‌ویژه هنر دینی، به شدت مورد سوء تعبیر واقع شده است.

از نظر اکثر مردم هنر یک جنبه عاطفی صرف دارد و هنر مربوط به اشیاء زائد و تجملی یا لوکس تلقی می‌شد یا چیزی تصور می‌شد که وجود آن برای دین ضرورت ندارد و حتی ممکن است این‌طور تصور بشود که امری حرام است. اما ببینیم که در اینجا مراد ما از هنر چیست؟ آن هنری که در دین ضرورت دارد و اینجا از آن به هنر مقدس تعبیر می‌شود، چیست؟ قبل از هر چیز لازم است بین هنر مقدس و هنر غیرمقدس تفاوت قائل شویم ضمناً باید بین هنر دینی و هنر مقدس هم تفاوت قائل شویم. یعنی هر هنر دینی هنر مقدس نیست درحالی که برعکس هر هنر مقدسی هنر دینی هم هست. هر چیزی که هنر مقدس است یک هنر دینی است ولی چنان نیست که هر چیزی که هنر دینی باشد، یعنی یک موضوع دینی داشته باشد،



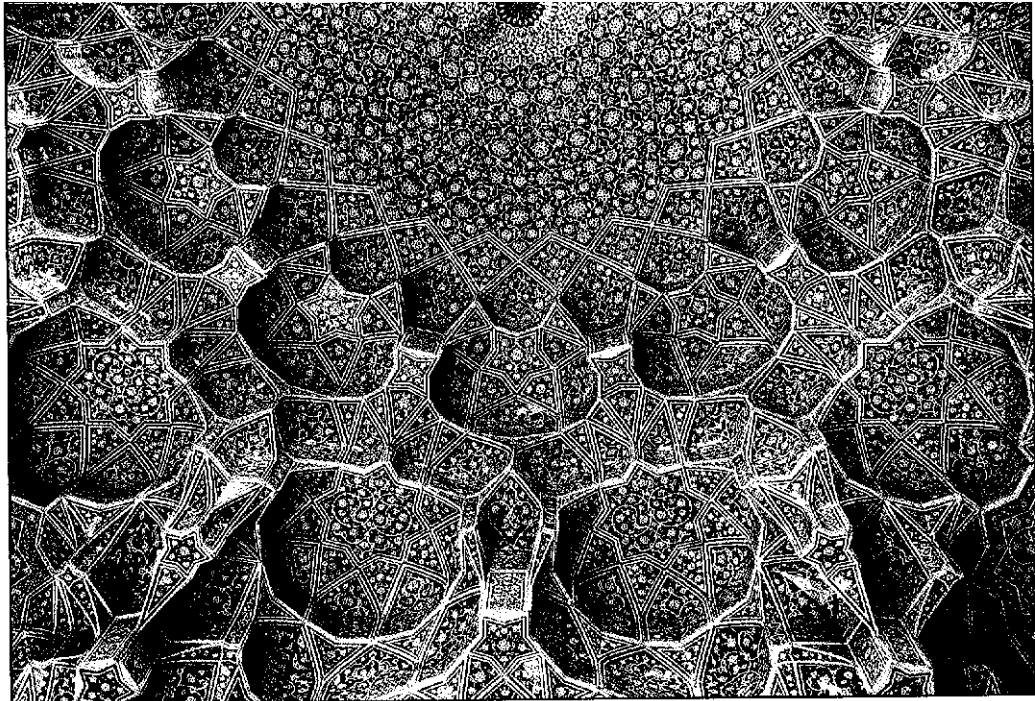
است از بین ببرد. اکثریت قریب به اتفاق مردم در فضای نفس زندگی می‌کنند و نفس انسان تأثیرپذیر است. پس معماری و محیط می‌تواند طوری باشد که در نفس القاء معنویت کند یا برعکس اثر معنویت را تا اندازه‌ای از بین ببرد.

قبلاً ذکر شد که جمال و زیبایی با حقیقت ارتباط دارد و جمیل یکی از اسماء حق است. در حدیث آمده است که *إن الله جمیل و یحب الجمال* یعنی خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد هر کمالی مستلزم جمال و هر جمالی مستلزم کمال است. ما نباید جمال را از کمال متفک کنیم. کمال خودش زیباست. خواه کمال کمال نفسانی باشد. فضیلت باشد که فضیلت کمال و جمال نفس است یا زیبایی بیرونی و جمال محسوس باشد که آن هم زیباست. بنابراین جمال ذاتاً با کمال ارتباط دارد و به همین جهت است که در قرآن از اسماء الهی به اسماء حسنی تعبیر شده است. اسماء حسنی، منظور اسمایی است که زیباست و منشاء حسن است. در اسمای حسنی خداوند کمال با جمال توأم شده است. احسان به معنای زیبایی هم آمده است و در حدیثی آمده *کتب الله الاحسان و علی کل شیء*. خداوند حسن و زیبایی را بر همه چیز نوشته است. اینجا احسان یعنی *حُسن* است. درست است که احسان به معنی *فعل نیکو* است. ولی فعل نیکو صادر از ذات نیکوست. یعنی فعل نیکو از ذاتی صادر می‌شود که زیباست. خداوند زیبایی را بر هر چیزی نوشته است و محسن از اسمای حسنی الهی است. یعنی فاعل *حُسن*، و فاعل خیر و مبدأ کمال است.

نکته دیگری که می‌خواستم اشاره کنم این است که معمولاً زیبایی و هنر را در غرب امروزی یک معنای subjective یا ذهنی و اعتباری می‌دانند و یک امر

موسیقی می‌تواند مقدس باشد و در عین حال می‌تواند دنیوی و غیر مقدس هم باشد - معماری می‌تواند مقدس باشد به این معنی که انسان را از کثرت متوجه وحدت بکند، او را از غفلت و نسیان کنده به بارگاه قرب الهی رساند یا برعکس عمل کند؛ پس هنر مقدس، هنری است که خدا را فرض می‌کند و چیزی که خدا را فرض نکند و خدا و حضور الهی در آن نباشد، مقدس نیست. اما ببینیم که آیا به طور کلی هنر مقدس و هنر، بنا به تعبیری که فرنگیها دارند جنبه ترانساندانس (تعالی) دارد یا جنبه ایمانانس؟ خداوند یک جنبه ترانساندانس (یعنی تعالی و تنزیه) دارد و یک جنبه ایمانانس (یعنی ظهور) دارد. هنر همیشه جنبه ایمانانس دارد. هنر یک امر انتزاعی ذهنی نیست بلکه واقعی است که بیش از هر چیز در زندگی، تجلی و ظهور دارد و اصلاً زندگی ما با هنر ارتباط دارد. بیست و چهار ساعت شبانه روز را در فضا و محیطی زندگی می‌کنیم که بخواهیم یا نخواهیم با هنر مرتبط است و این اهمیت هنر را در زندگی روزمره، و اهمیت هنر مقدس را در فرهنگ دینی به خوبی مشخص می‌کند.

انسان در دنیا زندگی می‌کند، در بازار مشغول معاش است. در مدرسه و دانشگاه درس می‌خواند، در منزلی زندگی می‌کند. در مسجد نماز می‌گزارد و در کلیسا عبادت می‌کند. همه اینها از مظاهر هنر است؛ و نوع هنر آنها مؤثر است یعنی اینکه این خانه را ما چگونه ساخته باشیم؛ زشت ساخته باشیم یا زیبا، به سبک سنتی ساخته باشیم یا ضد سنتی. همین انواع در نفسانیت ما تأثیر می‌گذارد. این که کوچه و بازار و خیابان را چگونه ساخته باشیم در نفسانیت ما تأثیر دارد. می‌شود مسجد را طوری ساخت که اثر آن دو رکعت نمازی که در آنجا خواندیم را حتی خنثی بکند. یعنی آن معنویت را که حاصل از عبادت



مطالعه‌ای داشته باشند بهترین اثر کتاب مهمانی افلاطون است که نشان می‌دهد انسان چگونه از مشاهده زیبایی محسوس گرفته، تا مشاهده زیبایی معنوی و معقول بالاخره به مشاهده جمال مطلق که جمال حق باشد، می‌رسد. زیبایی و هنر یک راه است و به نظر نگارنده هنر آسانترین راه برای شناخت یک فرهنگ است؛ همچنین هنر یکی از راههای اثبات دین هم می‌تواند باشد. یعنی اگر شما بخواهید اسلام یا مسیحیت را نشان بدهید یک راهش این است که آن کلیسا و آن مسجد را نشان بدهید. این مؤذنی که اذان می‌گوید، این اذان زیبا خودش واقعیت اسلام را اثبات می‌کند. اینکه یک قاری قرآن را با عالیترین صدا و با زیباترین صوت می‌خواند خودش یک دلیل حقایق و صدق قرآن است و نمی‌شود راحت از کنارش رد شد. یا فرض کنید که «اینگرانی» (شمایل نگاری مقدس) در مسیحیت، که جنبه قدسی دارد یا معماری فلان کلیسای بیزانسی. خودش واقعیت مسیحیت را به بهترین وجهی اثبات می‌کند. اما در هنر غیرمقدس میان دو جنبه حقیقت و جمال تفکیک قائل می‌شوند و میان حقیقت و جمال ارتباط وجود ندارد. خداوند در تمدن جدید هنرمند و زیبا نیست و بنابراین در هند غیرمقدس عصر جدید معمولاً میان حقیقت یعنی خداوند و همچنین میان زیبایی تفکیک قائل شده‌اند.

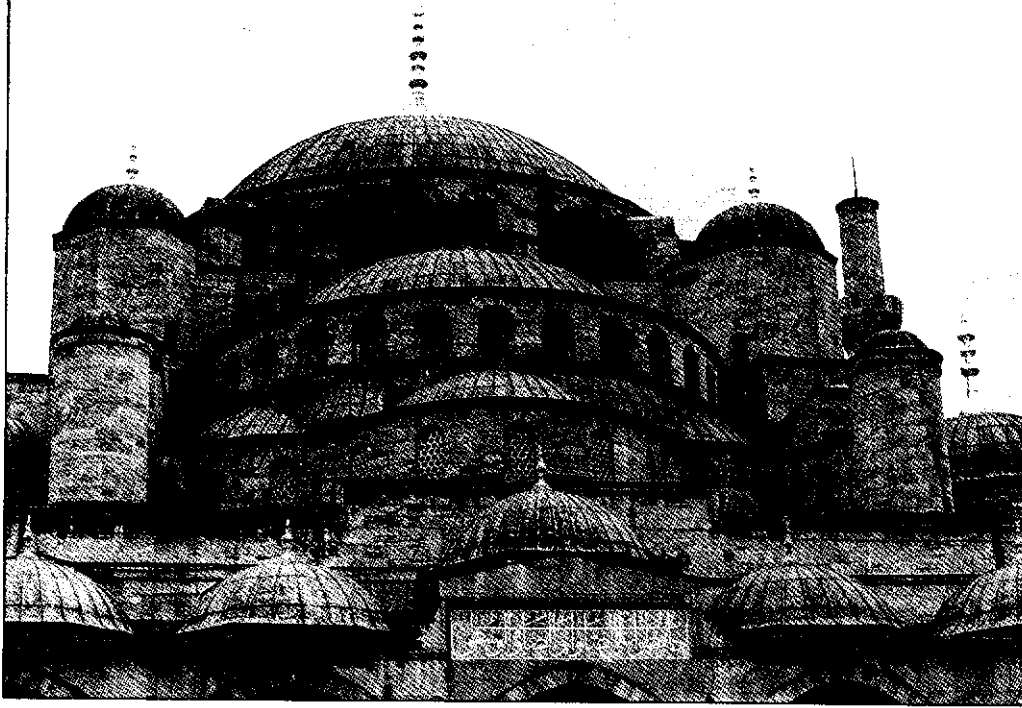
یعنی زیبایی پشتوانه‌ای از حقیقت ندارد و بنابراین یک امر عاطفی و یک امر نفسانی صرف به حساب می‌آید. زیبایی چنان که گفتیم مظهر حقیقت و حقیقت مطلق است. حقیقت، خداست. خداوند عین سرور و ابتهاج است. پس هر زیبایی لازمه‌اش یک نوع بهجت و سرور و یک نوع ابتهاج نفس است. بزرگی گفته است زیبایی آمیخته‌ای از حقیقت و شادی است، همچنین هنر

عاطفی احساسی تلقی می‌کنند. در حالی که به نظر نگارنده در هنر مقدس، مسئله کلاً فرق می‌کند. هنر مقدس نه ذهنی و سوپزکتیو است و نه عاطفی است و یک امر اعتباری؛ بلکه واقعیت عینی دارد. هنر مقدس از بطن وحی برخاسته است؛ اگر هنر مقدس باشد لازمه آن وحی است و از بطن و متن وحی الهی ناشی شده است. اولاً هنر مقدس تابع یک قواعد و قوانین عینی در ظهور است. چطور اسمای حسنا الهی در عالم ظاهر شدند و آن ذات نامتناهی بدون اسم و رسم در عالم ظهور کرده است، همان اصول (البته در حد انسانی) نیز در واقعیت هنر نمودار است؛ انسان به اعتبار اینکه خلیفه خداست، صورت الهی دارد و همان صفاتی را که خداوند در خلقت بکار گرفته است، در آفرینش هنری بکار می‌گیرد. خداوند خود را در قرآن چنین وصف کرده است: هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی، این سه اسمی که در این آیه آمده است اتفاقاً با هنر ارتباط دارد. خداوند خالق است، باری است، و مصور است و بدیع است، در واقع انسان به اعتبار اینکه، صورت الهی دارد، این صفات در او تجلی کرده است.

دلیل دوم برای اینکه هنر مقدس عاطفی صرف نیست این است که مورد تعقل و مشهود واقع می‌شود. یعنی انسان آن را در آینه روح مشاهده می‌کند و تعقل می‌کند و این مشاهده موجب کمال نفس می‌شود، واقعیتی را در نفس القاء و آن را بیدار می‌کند.

بنابراین چیزی که مورد مشهود و تعقل نفس قرار بگیرد و موجب انتباه و بیداری و کمال آن شده، یک امر صرفاً عاطفی و ذهنی نمی‌تواند باشد.

دلیل سوم بر عینی بودن هنر این است که وصول به حقیقت است. کسانی که می‌خواهند واقعاً در این باره



عمودی باشد. دین هم یک مسئله عمودی است یعنی به طرف خداست، یعنی یک امر صرف دنیوی نیست. بنابراین هنر حقیقی، همیشه به اصطلاح طولی یا عمودی است نه افقی و دنیوی. بزرگی گفته است اگر انسان در یک کلیسای واقعی یا در یک مسجد بایستد، فکر می‌کند که در مرکز عالم ایستاده است یعنی تمام عالم را به بالا می‌بیند ولی اگر در یک کلیسا یا مسجد غیردینی بایستد (چون امکان دارد کلیسا یا مسجدی باشد که جنبه مقدسی نداشته باشد یا سبکی داشته باشد که سبک غیردینی باشد) در آن حالت فکر می‌کند که در مرکز عالم نیست. فکر می‌کند مثلاً در وسط تهران یا پاریس ایستاده است. یعنی وجود زمینی را احساس می‌کند و افقی به سوی عالم بالا ندارد.

از خصوصیات دیگر هنر مقدس این است که مبتنی بر سمبولیزم یا رمز و تمثیل است. سمبل به معنای انداختن یا پرتاب کردن است. یعنی مثل سکویی است که انسان در آن ایستاده و از آنجا به مراتب عالی پرتاب می‌شود. یک سمبل مثل آئینه شفاف است که حقایق عالم سلکوت را جلوه گر می‌کند. یک سمبل یک امر وجودی است و اساس وجود بر سمبولیزم است. قرآن مبتنی بر سمبولیزم است یعنی برای ما مثالی می‌زند و با آن مثال یک قاعده و اصل وجودی را برابمان تبیین می‌کند «تلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون». یعنی ما این مثالها را می‌زنیم ولی آن عالم است که معنای حقیقی مثال و رمز را درمی‌یابد و از معنای ظاهری به معنای حقیقی رسوخ می‌کند.

اصولاً سمبولیزم اساس خلقت و اساس وحی الهی است و هنر مقدس، مبتنی بر علم سمبولیزم است. یعنی هر چیزی در هنر مقدس در واقع رمز یک حقیقت برتر

حقیقی مستلزم نوعی صدق اخلاص است؛ یعنی هنرمند برای اینکه یک اثر هنری بیافریند و کمالی را در خارج متحقق کند، مستلزم این است که خود آن کمال در او متحقق باشد. وگرنه در واقع نوعی دورویی و نفاق می‌شود. یعنی اگر به آن حقیقت نفسانی متخلق باشد و به آن کمال رسیده باشد و سعی بکند آن را در اثر هنری بیافریند، هنر او خالی از دورویی است. باید به آن کمال نفسانی رسیده باشد و بنابراین هنر با عقل و فهم حقایق ارتباط دارد. هنر حقیقی مبتنی بر حقیقت و کودنی نیست، مبتنی است بر فهم، و آن هم فهم حقایق، منتهی بیان این حقایق با زیبایی توأم می‌شود مثلاً کسی که دیوان حافظ یا سعدی یا مولانا را می‌خواند، می‌بیند که کسی است که واقعا به معرفت حقایق رسیده و آن را با بهترین زبان بیان کرده است، بنابراین هنر حقیقی با فهم حقایق یعنی با حکمت ارتباط دارد.

اما بین هنر دینی و هنر غیردینی تفاوت‌هایی وجود دارد. در واقع هنر غیردینی، هنر عرضی و دنیوی است و هنر دینی طولی است. از میان تمام موجودات عالم، خداوند انسان را راست قامت آفریده است و در این مطلب سری نهفته است و عیب نیست. به تعبیر قرآن افمن یمشی مکتباً علی وجهه اهدی ام من یمشی علی سواء السبیل. آیا کسی که چهار دست و پا و ازگونه راه می‌رود به هدایت نزدیکتر است یا کسی که به راه راست می‌رود؟

اینکه انسان راست قامت آفریده شده است یک معنای سمبلیک دارد؛ یعنی قامتی دارد راست و عمودی و طولی، و به تعبیر قرآن «مکتباً علی وجهه» یعنی واژگونه نیست و بنابراین این امر باید در تمامی مظاهر وجود انسان جلوه گر باشد. هنر انسان، و تفکر انسان باید



**هر کمال مستلزم جمال و هر
جمالی مستلزم کمال است؛ پس
جمال را نمی توان منفک از کمال
دانست.**

**هنر یک امر انتزاعی ذهنی
نیست بلکه واقعیتی است که
بیش از هر چیز در زندگی تجلی
دارد.**

***مسجد مکان حضور و قرب
حق است و به همین دلیل هنر
مقدس هم، هنری است که در
آن حضور و قرب حق باشد و
دیدن آن، انسان را به یاد خدا
بیندازد.**

است، رمزی است که انسان را به حقایق برتر هدایت می‌کند و به مثبّل اعلا می‌رساند و در نتیجه باعث نوعی شهود محض می‌شود. یک سمبل، برخلاف آنچه امروزه تصور می‌کنند وضعی و قراردادی نیست یک امر حقیقی و وجودی است، سمبل حقیقت را طبق یک قانون وجودی بیان می‌کند، سمبل در عین اینکه در یک صورت ظاهر شده است، در عین حال راه به بی‌نهایت دارد. انسان را به بی‌نهایت و به طرف حق هدایت می‌کند و شفافیت دارد. مثل آینه در عین اینکه یک چیز است ولی انسان را به حقایقی مطلق هدایت می‌کند. حالا آیا به این معنی است که هر هنرمند سنتی از سمبولیزم آگاه است؟ ممکن است آگاه باشد یا نباشد ولی وحی و جهان‌بینی دینی او را در حالتی قرار می‌دهد که حقایق را از طریق ایمان مشهود می‌کند چون مؤمن است و معتقد، با فراست ایمانی و اتصال به سنت دینی این حقایق را مشاهده می‌کند و آن را در هنر خودش متجلی می‌سازد. سمبولیزم در هنر غیردینی اصلاً وجود ندارد مگر به معنای کاذب و قراردادی که هیچ اصل و اساسی در وجود ندارد. چنانکه قبلاً ذکر شد، هنر تابع قوانین ظهور است؛ اما ظهور و اظهار که از مقومات آفرینش هنری است تابع چه قوانینی است؟ ارتباط میان آنها و ما یا، حق و خلق، چیست؟ مثلاً از قوانین ظهور یکی این است که ظاهر در مظهر ظهور کرده است و در عین ظهور پنهان است. حق ظاهر است و در عین حال منزّه از ظهور است؛ یعنی در مرتبه ذات. تزیه محض است ولی در عین حال در اثر خودش ظهور دارد یا به تعبیر ابن عربی، هو لا هو است یعنی هم در آثار خود هست و هم نیست.

